



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و پنجاه و نهم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۲ گنج حضور، بخش اول

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۰۱

اول و آخر تویی ما در میان

هیچ هیچی که نیاید در بیان

ای زندگی، اول و آخر تویی و ما هم امتداد تو هستیم که ابتدا به صورت هشیاری بی‌فرم به این جهان آمده‌ایم و در آخر نیز باید از من ذهنی و همانیدگی‌ها رها شده و به بی‌نهایت و ابدیت تو زنده شویم. این وسط ما به عنوان من ذهنی، هیچ هیچی هستیم که ارزش بیان ندارد و حتی نباید درباره‌اش فکر کنیم.

نکته ۱: همان‌طور که عظمت بی‌نهایت الهی قابل بیان نیست و فقط باید به آن زنده شد، ناچیزی ما هم به عنوان من ذهنی قابل بیان نیست و ارزش بیان ندارد. تنها باید هرچه زودتر آن را صفر و بی‌اعتبار کنیم و به خدایی گوش دهیم که به عنوان عدم در مرکز ماست.

نکته ۲: با دخالت من ذهنی، تقلید از مردم، فکر و عمل برحسب ذهن و پندار کمال هرگز نمی‌توان به خدا و زندگی وصل شد.

نکته ۳: خدا لحظه‌به‌لحظه رحمتش را نصیب ما می‌کند. اگر این را حس نمی‌کنیم به دلیل فکر و عمل با من ذهنی و فضا را باز نکردن است.

قرآن کریم، سوره حدید (۵۷)، آیه ۳

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.»

«اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به هر چیزی داناست.»



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

عَلْتی بَتْرَ ز پندارِ کمال

نیست اندر جانِ تو ای دُودلال

*دُودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای من ذهنی عشوه‌گر که هم خود و هم دیگران را فریب می‌دهی، در جان تو هیچ مرضی بدتر از پندارِ کمال و «می‌دانم» من ذهنی وجود ندارد که براساس آن خود را کامل‌تر از همه دانسته و با گذشتن از یک فکر همانیده به فکر دیگر ناموس و درد ایجاد می‌کنی.

نکته: خشم، عصبانیت، رنجش و آزرده‌گی ما معنایش این است که پندارِ کمال داریم و ناموس یا حیثیت بدلی من ذهنی و درد نیز آن را همراهی می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹

در تگِ جو هست سرگینِ ای فُتی

گرچه جو صافی نماید مر تو را

*فُتی: جوان، جوان‌مرد

ای جوان‌مرد، در زیر این ظاهر آرام تو که می‌پنداری بدون مشکل است، انبوهی از سرگینِ دردهایی چون خشم، ترس، حرص، انتقام‌جویی، کینه‌ورزی، نگرانی و اضطراب ذخیره شده که با کمترین واکنش تو بالا می‌آیند. هرچند به دلیل داشتنِ پندارِ کمال و حیثیت بدلی من ذهنی خود را بی‌عیب فرض می‌کنی و این جوی صاف و آرام به‌نظر می‌رسد.



نکته ۱: ما هرگز در ظاهر آرام و پندار کمالمان نمی‌گوییم که معیوبیم یا درد داریم. اما کافی است به یکی از همانیدگی‌هایمان تلنگری بخورد و حیثیت بدلی‌مان خدشه‌دار شود. آن وقت است که درد ایجاد می‌کنیم.

نکته ۲: شرط این که زندگی روی ما کار کند آن است که بپذیریم اشکال داریم و این مسئله به ما برنخورد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

کرده حق ناموس را صد من حدید

ای بسی بسته به بند ناپدید

*حدید: آهن

خداوند آبرو و حیثیت مصنوعی من ذهنی را که ناشی از پندار کمال اوست، همانند صد من آهن کرده و به صورت زنجیری سنگین و نامرئی بر دست‌وپای هشپاری انسان بسته‌است. چه بسیارند کسانی که به وسیله این زنجیر پنهانی در ذهن اسیرند، به طوری که نمی‌توانند به اشتباهشان اقرار کرده و درد هشپارانه بکشند؛ در نتیجه نمی‌توانند از ذهن آزاد شوند.

نکته: با خواندن ابیات مولانا ما می‌پنداریم متوجه معنای آن شده‌ایم و از فردا جور دیگری عمل خواهیم کرد. اما از ناموسمان غافلیم که اجازه فکر و عمل برحسب فضاگشایی را به ما نمی‌دهد. مدام حرف‌ها و کارهای دیگران به ما برمی‌خورد، در حالی که به خداوند که فضای بی‌نهایت و گشوده‌شده است چیزی بر نمی‌خورد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

چون ملایک، گوی: لا علم لنا

تا بگیرد دست تو علمتنا



ای انسان، مانند فرشتگان که گفتند: «ما را دانشی نیست» بگو: «من علمی ندارم» و دیگر به وسیله دانش من ذهنی فکر و عمل نکن تا «عَلَمْتَنَا» یعنی «خرد و دانشی که خدا به ما آموخته است» و با گشودن فضا و مرکز عدم در این لحظه حاصل می شود، دستت را بگیرد و از ذهن بیرون بکشد.

نکته: ما در من ذهنی همیشه نادانیم و دانشی نداریم. تنها دانش ما علمی است که با فضاگشایی از خداوند می گیریم. عقل خداوند که عقل کل است، از طریق «قضا و کن فکان» تصمیم می گیرد و دانشش را به ما می دهد.

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۲

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»

«گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۷

لیک مقصودِ ازل، تسلیمِ توست

ای مسلمان بایدت تسلیمِ جُست

اما مقصود خدا در این لحظه تسلیم توست، یعنی این که صرف نظر از هر دین و باوری که داری، فضا را باز کنی و به اتفاق این لحظه بله بگویی، زیرا آن اتفاق را عقل کل که عقل خداست به وجود آورده است. پس ای انسان تسلیم شده، باید تسلیم را جست و جو کنی، یعنی هر لحظه تسلیم بشوی. [تا زمانی که به اتفاق این لحظه مقاومت نشان دهی، تسلیم نیستی.]

نکته: تسلیم به معنای پذیرش اتفاق این لحظه قبل از قضاوت و رفتن به ذهن است که سبب عدم شدن مرکز ما شده و ما را از جنس هشپاری اولیه و از جنس زندگی می کند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۸۴

دلبر روز الست چیز دگر گفت پست

هیچ کسی هست کاو، آرد آن را به یاد؟

دلبر، خداوند، در روز الست در گوش انسان چیزی را آرام گفت. [او به انسان گفت: «آیا تو از جنس من هستی؟» و

انسان گفت: «بله.»] ای مردم دنیا، آیا بین شما کسی هست که این را به یاد بیاورد؟

نکته ۱: اگر گفته خداوند در روز الست را به خاطر می آوریم، ملزم هستیم که فضا را باز کنیم و از جنس خداوند شویم.

نکته ۲: با این که ما در روز الست به خدا بلی گفتیم و اقرار کردیم از جنس زندگی هستیم، اما با کشت‌های ثانویه، دردها

و همانندگی‌هایمان از جنس من ذهنی شدیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷

گر بروید، ور بریزد صد گیاه

عاقبت برروید آن کشته‌اله

اگر هزاران گیاه همانندگی که انسان در ذهن با هشیاری جسمی اش کاشته است، رشد کرده و به ثمر برسند و یا خشک

شده و فروبریزند اهمیتی ندارد، چراکه سرانجام آن هشیاری خالص که روز الست خداوند در وجود انسان کاشته است

خواهد رویید، یعنی انسان باید به بی‌نهایت و ابدیت خداوند زنده شود.

نکته ۱: هرگاه انسان در من ذهنی با چیزی همانیده شده و آن را در مرکزش قرار دهد، همچون بذری که در زمین کاشته

می‌شود، رشد کرده و او از رشد و شکوفایی آن خوشحال می‌شود. ولی پس از مدتی می‌پوسد و از بین می‌رود و او



غمگین می‌شود، آن قدر کشت‌های مختلف رشد می‌کند و می‌پوسد تا بالاخره انسان آگاه شود که باید به‌سوی کشت اولیه باز گردد و به خداوند زنده شود.

نکته ۲: اکنون ما به‌عنوان من‌ذهنی در زمان مجازی گذشته و آینده هستیم که از جنس فکر است و دائماً تغییر می‌کند تا نهایتاً پوسیده شود، ما نیز که در من‌ذهنی از جنس جسم هستیم به‌ناچار همراه آن‌ها می‌پوسیم و درد می‌کشیم درحالی‌که مولانا در این بیت به ما می‌گوید که تو از جنس بی‌نهایت و ابدیت خداوند هستی و رویدن و پوسیدن اجسام و زمان‌های مجازی نباید برای تو هیچ اهمیتی داشته باشد چراکه در نهایت کشته‌اله است که باقی می‌ماند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۸

کشت نو کارید بر کشت نخست

این دوم فانی ست و آن اول درست

انسان بر روی کشت اولیه که خداوند در روز آلت به‌عنوان هشیاری خالص و جنس خودش کاشته بود، کشت جدید همانندگی‌ها را کاشت، درحالی‌که این تخم ثانویه گذرا و ازین‌رفتنی است، ولی آن کشت اول درست بوده و بدون آسیب خواهد رویید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹

کشت اول کامل و بگزیده است

تخم ثانی فاسد و پوسیده است



کشت اول یا همان عهدی که انسان در آلت با خداوند بسته و اقرار کرده که از جنس اوست، کامل و برگزیده است، یعنی ریشه در خاک زندگی دارد و خواهد رویید. ولی تخم ثانی یا همانیدگی‌ها که در آلودگی هشیاری جسمی روییده، فاسد و پوسیده است و راه به جایی نمی‌برد.

نکته ۱: زندگی ما را در این جهان کاشته که رشد کنیم و به سوی بی‌نهایت و ابدیت او برویم. درحالی که ما در من‌ذهنی محدود مانده و مرتب از چیزهای محدودی که ذهنمان تصور می‌کند زندگی می‌خواهیم.

نکته ۲: اکنون باید خود را زیر نورافکن قرار دهیم و ببینیم با صنع خداوند کار می‌کنیم یا با تکرار فکرهای کهنه و پوسیده ذهن عمل می‌کنیم؟ اگر حالت دوم هستیم، به هیچ‌جا نخواهیم رسید، یعنی نه تنها به خداوند زنده نمی‌شویم، بلکه از درست کردن زندگی مادی معمولی نیز عاجزیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹

ننگرم کس را وگر هم بنگرم

او بهانه باشد و تو منظرم

*منظر: جای نگریستن و نظر انداختن

خداوند، من به آن چه ذهن نشان می‌دهد و می‌خواهد آن را به مرکزم بیاورد، نگاه نمی‌کنم. اگر هم نگاه کنم، آن چیز بهانه‌ای است برای این که فضا را در اطرافش باز کرده و در فضای گشوده‌شده تو را مشاهده کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰

عاشق صنع توأم در شکر و صبر

عاشق مصنوع کی باشم چو گبر؟



خداوندا، من در هر وضعیتی که ذهنم نشان می‌دهد عاشق آفریدگاری و صنع تو هستم، چه در اتفاقات خوب که سبب شکرگزاری من هستند و چه در وضعیت‌های بد که صبر مرا می‌طلبند. فرقی نمی‌کند در هر دو حالت با فضاگشایی در اطراف اتفاق، مرکز را عدم می‌کنم تا صنع تو کار کند و از طریق من بیافرینی. من همچون کافران عاشق چیزی که ساخته ذهن و مصنوع است، نمی‌شوم و اجازه نمی‌دهم به مرکزم بیاید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۱

عاشق صنع خدا با فر بود

عاشق مصنوع او کافر بود

*صنع: آفرینش

*مصنوع: آفریده، مخلوق

کسی که عاشق صنع و آفریدگاری خداست دارای برکت و فر و شکوه ایزدی است، چنین شخصی کارش در بیرون درست می‌شود و خرد زندگی به فکر و عملش جاری است، اما کسی که عاشق مصنوع و آفریده خداوند است، آن چه که ذهنش نشان می‌دهد را به مرکزش آورده و با آن همانیده می‌شود. او درکی از فر ایزدی ندارد و دائماً زندگی را می‌پوشاند و تدبیر من ذهنی‌اش را به کار می‌برد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۲۷

هر لحظه و هر ساعت یک شیوه نو آرد

شیرین تر و نادرتر، ز آن شیوه پیشینش



زندگی در این لحظه و در تمام دوران زندگی یک شیوه نو دارد که با ذهن قابل پیش‌بینی نیست، چراکه هیچ کار زندگی شبیه به لحظه قبلش نیست و خلاقانه از طریق صنع و آفریدگاری عمل می‌کند؛ درحالی‌که ذهن براساس کهنگی و الگوهای از پیش تعیین شده کار می‌کند. بنابراین شیوه و طرح زندگی که از «قضا و کُن فکان» می‌آید، هر لحظه شیرین‌تر و شگفت‌انگیزتر از لحظه قبل است.

نکته: ما باید روزبه‌روز که فضا را بیشتر باز می‌کنیم، انعکاسش را در بیرون و درون مشاهده کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

از هر جهتی تو را بلا داد

تا باز کشد به بی‌جهات

*بی‌جهات: موجودی که برتر از جا و جهت است، عالم الهی

ای انسان، اگر با من ذهنی برای زیاده‌تر کردن همانندگی‌ها به جهت‌های مختلف مادی بروی خداوند نیز از تمامی آن جهات به تو درد خواهد داد تا تو را به سوی بی‌جهات یعنی فضای گشوده‌شده ببرد و تو را آگاه کند که تا زمانی که با من ذهنی فکر می‌کنی، تمام اعمال صرف‌نظر از این که ظاهراً خوب یا بد به نظر می‌رسد تحت تأثیر هیجاناتی چون ناموس، پندار کمال و جلب تأیید و توجه مردم قرار خواهد گرفت و در نتیجه تو را به سوی نابودی می‌کشاند. بنابراین به جای توجه به وضعیت این لحظه و آنچه ذهنت نشان می‌دهد، تمام توجهت را به مقصود اصلی‌ات از آمدن به این جهان، یعنی زنده شدن به زندگی اختصاص بده.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۴

مر لئیمان را بزن، تا سر نهند

مر کریمان را بده تا بر دهند

*لئیم: ناکس، فرومایه

*بر: میوه

خداوندا، به لئیمان یعنی من های ذهنی پست درد بده و بی مرادشان کن تا تسلیم شوند. اما به انسان هایی که بخشنده و فضاگشا هستند نعمت عطا کن تا شکوفا و پُربار شوند.

نکته ۱: اولین شرطِ کریم بودن فضاگشایی است.

نکته ۲: زندگی کریم و بخشنده است اما من ذهنی ذاتاً خسیس است، اگر هم کار خیری انجام دهد می خواهد به سببِ آن دیده شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۵

لاجرم حق هر دو مسجد آفرید

دوزخ آن ها را و، این ها را مزید

*لاجرم: به ناچار



پس خداوند به ناچار هر دو مسجد را آفرید. دوزخ من ذهنی را برای بیدار کردن انسان‌های همانیده آفرید تا از طریق درد کشیدن تسلیم شوند و بهشت یا همان فضای گشوده شده را برای انسان‌های فضاگشا تا درحالی که به خداوند زنده شده‌اند غرق در نعمت‌های فراوان، زندگی بهتری داشته باشند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶

ساخت موسی قدس در باب صغیر

تا فرود آرند سر قوم زحیر

*قوم زحیر: مردم بیمار و آزاردهنده

حضرت موسی در قدس، دری کوچک ساخت تا قوم زحیر، انسان‌هایی که دچار بیماری تکبر بودند به هنگام ورود به آن، سر خود را خم کنند. به عبارتی خداوند در فضای مقدس گشوده شده باب صغیری به نام من ذهنی ساخته که درد بسیاری ایجاد می‌کند تا انسان‌هایی که به واسطه همانیدگی‌هایشان مغرور و ستمگر هستند متوجه نیازمندی خود به خداوند شده، مسئولیت زندگی خود و دردهایشان را بپذیرند و با کنار گذاشتن ناموس و پندار کمال خود، تسلیم و فضاگشایی را در پیش بگیرند تا با مرکز عدم اداره زندگی‌شان را به دست خداوند بسپارند.

نکته ۱: مولانا در این بیت یکی از مهم‌ترین موانع تسلیم و پذیرش را بیان می‌کند، پندار کمال و ناموس این اجازه را به انسان نمی‌دهد که پس از پنجاه شصت سال زندگی کردن با عقل من ذهنی بپذیرد که اشتباه کرده و مسئول تمام دردهایش فقط خودش است. به همین دلیل است که در این بیت شرط ورود به فضای گشوده شده تسلیم و شکستن ناموس و پندار کمال است.

نکته ۲: هر من ذهنی حتماً درد ایجاد می‌کند و پیغام هر درد آن است که این عقل من ذهنی عقل درستی نیست، با آن فکر و عمل نکن.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۷

ز آن که جَبَّاران بُدند و سرفراز

دوزخ آن بابِ صغیر است و نیاز

*جَبَّار: ستم‌گر، ظالم

موسی از این جهت در را کوچک ساخت که قومش مردمی زورگو بودند و خودشان را به‌عنوان من‌ذهنی سَرتر و بهتر از دیگران می‌پنداشتند، چراکه آن‌ها به‌جای استفاده از خرد زندگی با عقل من‌ذهنی فکر و عمل می‌کردند. دوزخ من‌ذهنی که انسان را زیر فشار دردها قرار می‌دهد نیز مانند «باب صغیر» است و برای این ساخته شده تا انسان با تسلیم و فضاگشایی به درگاه خداوند و زندگی، اظهار نیازمندی کند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۲ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com